۱

رهایم کن که دردم درد باشد
شعور خاطراتم گرد باشد
درون موزه ام ریگی چرا تو
تو بگذار تا غمانم طرد باشد
و گرمای وجودت نیست با من
تو بگذار جان عاشق سرد باشد
تو گر آلوده‌ی نور خدایی
و بگذار پاییز من زرد باشد
بمردم در هوای یک پیامش
اگر چه یار من نامرد باشد
همه جنگ و جدل در کوچه‌ی ما
ز دست دختر یک مرد باشد
۲۸عقرب ۹۷

۲

به شهر ما هوا سرده ببخشی
پر از وحشی و ولگرده ببخشی
محیط زیست سالم نیست اینجا
پر از دوده پر از گرده ببخشی
بهار عشق ما سرما گرفته
وجودم عاجز از درده ببخشی
جزاک الله قدم رنجه نمودی
که برگ عمر من زرده ببخشی
امور زندگی پاشیده از هم
فلک با من همین کرده ببخشی
قبول کردم که می گفتند رقیبان
عزیزت خیلی نامرده ببخشی
۵ قوس ۹۷

۳

هوای باد و باران پشت کوچه
حواسم شد پریشان پشت کوچه
ببین ای آسمان درد دلم را
به مثلت اشک ریزان پشت کوچه
نداری مثل من دردی و اما
مرا کردی هراسان پشت کوچه
به پاییز این قدر غرش مزن تو
فشارم نیست میزان پشت کوچه
به برگ زرد عمرم یک نظر کن
فروریخته به میدان پشت کوچه
نگاهت همچو توفان هریرود
کند ما را گریزان پشت کوچه
٦ قوس ۹۷

۴

ای که بودی آبروی زندگی
عمر من در جست‌وجوی زندگی
اشکِ چشمانم تلاطم می‌کند
سِیل کرده روبه‌جوی زندگی
از نگاه روز اول بی خودم
گم شدم در دشت و کوی زندگی
حرف تمکین و محبت رفت آه
ناجوانی گشته خوی زندگی
فقر علم و اقتصاد و عاشقی
شد مقابل روبه‌روی زندگی
۲۰ قوس ۹۷

۵

ای یار امید است که انسان بشوی تو
در حال به هم‌خورده‌ی من جان بشوی تو
ای یار امید است که درکم بکنی یا
یک دخترنازدانه‌ی افغان بشوی تو
در خانه‌ی عاشق بنگر جای تو خالیست
از روی کرم آمده مهمان بشوی تو
با بچه‌ی بیمار و یتیم لب جاده
لطفی بکنی باعث یک نان بشوی تو
۲۷ قوس ۹۷

۶

ای که یلدای جهانی، تو بیا قهر نکن
دلبرو ناز و جوانی، تو بیا قهر نکن
در خیالات امید منی برگرد بیا
عشق و رویای نهانی، تو بیا قهر نکن
انتظارم و بیا بهر خدا زود بیا
طاق در بین زنانی، تو بیا قهر نکن
که شدی خوب‌ترین دختر این کوچه‌ی ما
گلی در آب روانی تو بیا قهر نکن
من و این شهر که بی‌تو همه تنها شده ایم
بهترین دوست امانی، تو بیا قهر نکن
۲ جدی ۹۷

۷

شب ها به یاد موی شما ناله کرده‌ام
در انتهای قافیه‌ها ناله کرده ام
تا سقف خانه پر شده از درد بی‌کسی
بر بازوان هر که جدا ناله کرده‌ام
تا برگ‌های غربت من پاییزی شدند
با موج اشک پیش خدا ناله کرده‌ام
هر ظلم تا به قامت این خانه کاشتی
در پیش پای هرچه دعا ناله کرده‌ام
۹ جدی ۹۷

۸

شب سرد زمستان می‌کند کیف
سرود باد و باران می‌کند کیف
زنم تکیه به ابر نا امیدی
که با اشک فراوان می‌کند کیف
به این اندام سرد سرنوشتم
نگاه گرم عریان می‌کند کیف
میان امتداد گونه‌ی شب
شود مهتاب مهمان می‌کند کیف
صدای چک چک باران خانه
به فصل نو بهاران می‌کند کیف
به رویم گیسوانش قد کشیده
به آغوش هراسان می‌کند کیف
۱۷ جدی ۹۷

۹

صدای صوت باران را بزن دف
حریم دردِ پنهان را بزن دف
بیا در ازدحام کوچه‌ی دل
بمان و یک زمستان را بزن دف
شرار آتش بغضت مرا کُشت
سکوت ابر گریان را بزن دف
هجوم وحشی مویت به رویت
هوای باد عصیان را بزن دف
مرا هر دم جفایت می‌زند دار
تناب نرم زلفان را بزن دف
۲۹ جدی ۹۷

۱۰

خدا نا خواسته مجنون گر شود مرد
ز شهر عشق بیرون گر شود مرد
و بغضی در گلویش تار بندد
سراسر قلب پر خون گر شود مرد
هر یرودی شود توفان کند یا
که غرق چرخ گردون گر شود مرد
محبت منجمد گردد ز سردی
به بحر درد افزون گر شود مرد
خدا داند که مرد خوب مرد است
وفا دارد، دگر گون گر شود مرد
۱۰ جدی ۹۷

۱۱

بر شانه‌های لطف شما تکیه می زنم
این حال بی‌کسی خودم گشته دشمنم
تا از دیار زندگی‌ام رخت بسته‌ای
فرقم شکست تیشه که تا کوه می‌کنم
چشمت که باز در گذر کوچه دیده ام
کافیست یک نگاه تو در قصد کشتنم
«اندام شعرگونه‌ی تو» اصل ماجراست
آرام لرزه می‌کند هر باره این تنم
دنیا به کام هیچ کسی تا ابد نبود
آنگونه درد عشق بیانداخت گردنم
۲دلو۹۷

۱۲

در میان کوچه‌ی تان خوار می‌خواهم شوم
میزبان گوشه‌ی دیوار می‌خواهم شوم
من ز جنس آه و دردم از غروب بی‌کسی
عسکر دیوانه‌ی دربار می‌خواهم شوم
انتحاری می‌کنم در روی دستان سفید
کار من فهمیده است خون بار می‌خواهم شوم
نام تو امیدواری است در بیتم هنوز
یک هجا بر وزن زلف یار می‌خواهم شوم
لغزشی تا خورده‌ام در عشق ناکام کسی
من ز رنگ عاشقی بیزار می‌خواهم شوم
۸ دلو ۱۳۹۷

۱۳

یک بغل بوی تو دارم در مشام زندگی
در گلوی مرگ می‌پیجد لجام زندگی
ناسزا گوید جوانی در نوای بی‌کسی
می‌چشم از دست تو فحش و کلام زندگی
این یکی دنیا نمی‌گردد به کام ما بیا
تا بچرخانیم این دنیا به کام زندگی
آن چنان مست و ملنگم در دیار چشم تو
زهر می‌گردد به جانم صبح و شام زندگی
زهر مار کلفت و بی چارگی گشتم چرا؟
سوختم بی آرزو در اتهام زندگی
۱۴ دلو ۹۷

۱۴

دو چشم وحشی و نازت چه غوغا می‌کند بر پا
ز دست چرخش عشقت به دنیا گشته‌ام رسوا
ربودی خواب را از من به چشم قهوه‌یی رنگت
که از حافظه‌ام گم شد زمان شادبادی ها
سکوت مرگ می‌بارد درین شعر پر از آشوب
به برگ سرنوشت من سیاهی می شود پیدا
تو ای معشوق رویایی به غارت برده‌ای آخر
تمام عالم عشق و تمام هستیِ ما را
نگاهت ره‌سپار جاده‌ی غم‌های دل بودند
ندیدم کاروان مست چشمان تو در دنیا
۲۱ دلو ۹۷

۱۵

بیا آغوش باران را صدا کن
پرستوی خیابان را صدا کن
بلندی‌های سبز کوه بابا
نشسته کبک بایان را صدا کن
سکوتی در دل زاهد بینداز
دو چشم نغز عریان را صدا کن
بیا از چله‌ی قلب سفیدت
هوای نوبهاران را صدا کن
به قهر و غرش شهر سیاموی
هریرود خروشان را صدا کن
۲۹ دلو ۹۷

۱۶

دل دهد تکه‌ی دردم که نگریم چه کنم
یاد چشمان تو کردم که نگریم چه کنم
جرم کردم که فتادم به غم چشم شما؟
دایم از لطف تو طردم که نگریم چه کنم
این قدر زخم که دادی به من ای تازه‌جوان
زاده‌ی شهر نبردم که نگریم چه کنم
گریه در مجلس مردان نتوانم چه کنم
خسته و لاغر و زردم که نگریم چه کنم
گم شوی داد کشم مثل گدای سرِ ره
شب به دنبال تو گردم که نگریم چه کنم
دود کردی دل من را به جفای لب خود
آتشم، آتش سردم که نگریم چه کنم
۲۹ جوزای ۹۸

۱۷

به ظاهر شاد و باطن غم گرفته
فغانم را همه عالم گرفته
به جای خاطرات خوب سابق
همه باروت و دود و بم گرفته
به روی سبزه‌ی عمر امیدم
غبار عشق تو شبنم گرفته
غرور بی سر و پای فلانی
غم مارا به دست کم گرفته
همه اندیشه‌ی دور جوانی
به پیری واژه‌ی مدغم گرفته
سیه‌مو رفته از ملک جلالی
غروب شهر ما ماتم گرفته
۱۰ حوت ۸۷

۱۸

دلم را می‌کنم قربان قبوله؟
بمیرم روی آن دستان قبوله؟
سرم را تحفه می‌بخشم برایت
به دست تو سپارم جان قبوله؟
و آیم تا دمی دروازه‌ی تان
طفیلی می‌شوم مهمان قبوله؟
ز قمری قم قم و غم از قناری
شوم طوطی درین میدان قبوله؟
به دست سرخ لب‌هایت لبانم
رود دربست در زندان قبوله؟
۲۱ حوت ۹۷

۱۹

بهار آمد هنوزم من خزانم
شکسته نردبان آسمانم
شروع شرح ابیاتم شنیدند
که بردی شیمه از روح و روانم
ز دست گردباد یک نگاهش
کنار کوچه ها بی‌خانمانم
چمن را چل چراغ چشم باران!
حیات سبزه در جان و جهانم
نفس را هم نفس قطع نفس کرد
قفس از هم نفس باشد چه دانم
برایم شأن و شوکت می‌دهی تو
غرورم، همتم، نام و نشانم
۲۶ حوت ۹۷

۲۰

این بغض چرا گریه کنان می‌آید
شاید که ز چشم یک جوان می‌آید
گه سیل شود تا ببرد فصل بهار
مانند هیولای زمان می‌آید
تا برف شود یخ بشود روی دل من
با نوری که از لوح مکان می‌آید
آن ابر که از جور زمان می‌نالد
با هیبت و با شور و فغان می‌آید
این باد به هم ریخته هر بار غمی را
سودای که در سود و زیان می‌آید
۱۳ حمل ۹۸

۲۱

مرا با چشم زیبا می‌زنی تو
زمانی ابرو بالا می‌زنی تو
به جمع عاشقان نامم نوشته
چرا ناحق چلیپا می‌زنی تو
و هر نا اهل کند تا چاپلوسی
به حرفش مهر و امضا می‌زنی تو
به روی سفره‌ی سبز خداوند
قدم در عشقِ رویا می‌زنی تو
چه تخم نا جوانی داری در دست
که در صحن دل ما می‌زنی تو
(به آتش های هجران سیاموی)
جلالی داد بیجا می‌زنی تو
۲۷ حمل ۹۸

۲۲

در باور یک درد شدم خوارتر از خویش
حتا که ندیدند جفاکارتر از خویش
دل دادم و گفتند به دلدار رسیدی
رفتند و بریدند ز دلدارتر از خویش
آن گونه و لب‌های شکرپاره‌ی شیرین
شیرین ز عسل بود و شکربارتر از خویش
تا در قدم باغ نشستم به خیالش
رنجیده دلم گشته عزادارتر از خویش
تا هست به بیمار تنم یار پرستار
ای کاش شوم هر دمی بیمارتر از خویش
۳ ثور ۹۸

۲۳

دلی در شهر رویا گریه دارد
خراسان تا هریوا گریه دارد
به حال عاشق (مهمان کوچه)
سیه کوه، کوه بابا گریه دارد
زچشمم اشک و غوغای هریرود
چو برج ثور و جوزا گریه دارد
به من نان و پیاز و پینک باز
پیاز و نان لیلا گریه دارد
هوای این غزل گشته بهاری
هجا و بیت و معنا گریه دارد
۷ثور ۹۸

۲۴

ای دل شدی به درد سزاوار بعد از این
عمرم به غم گذشته و تکرار بعد از این
نامردها ز خانه‌ی عشقم گریختند
توبه ز عشقِ کوچه و بازار بعد از این
رویی که هیچ حسرت میکپ نمی‌خرد
آفت شدم به جان دل زار بعد از این
دنیا به‌کام هیچ کسی هم‌قدم نبود
یعنی نبود و نیست دگر بار بعد از این
۴ سرطان ۹۸

۲۵

تا چادر سبزه در یخن می‌پیچد
دردیست که در شهر یمن می‌پیچد
تا آتشی سوخت خرمن عمرم را
در ریشه این باغ و چمن می‌پیچد
یک بوسه که از لب بدهد افطاری
امید تنش به دور تن می‌پیچد
در جهل و خرافات ز هم می‌رنجیم
دردیست که در قلب وطن می‌پیچد
سالیست خبر نیست زما هم بانو
یادش به سر و کله من می‌پیچد
۷ثور۹۸

۲۶

عزیز ساغری را دوست دارم
و با تو دلبری را دوست دارم
تویی در کهکشان دل سیاره
زحل نه مشتری را دوست دارم
نمی‌خواهم نوای خوب بلبل
ولی کبک دری را دوست دارم
صدای صوت سکسیفون مرا بس
و ساز لوگری را دوست دارم
فتاده بیشه‌ی مویت به رویت
ازآن رو روسری را دوست دارم
۲۳ثور۹۸

۲۷

برات و عید این عاشق تو بودی
طلوع صبح هم صادق تو بودی
سکوت و بغض تنهایی شکستی
به سیلاب غمم قایق تو بودی
برایم برف و باران امیدی
رییس قریه و ناطق تو بودی
به من ای هم‌جوارم رنج دادی
کنارم دردی از سابق تو بودی
معطر، خوش کلام و پاک و اعلا
چنین دُردانه و لایق تو بودی
۱۳ جوزای ۹۸

۲۸

برگرد تا بهار دل انگیزتر شود
یا از وجود ناب تو لب‌ریزتر شود
در خاطرات زندگی‌ام انتظارتم
برگرد تا که درد تو ناچیزتر شود
برمن شبیه سایه و کابوس ها شدی
برگرد تا خیال خودت تیزتر شود
حیف است فصل عاشقی از پیش می‌رود
تاکی دل از فراق تو پاییزتر شود؟
هرچند هر نگاه تو سرمی‌برد مرا
ترسم که چشم ناز تو خون‌ریز تر شود
۱۵ سرطان ۱۳۹۷

۲۹

یادهایت در وجودم سخت جاری می‌شود
طاقتم در شهر عشقت انتحاری می‌شود
جاده را آیینه پاشیدم ندیدم روی تو
هی نباشی در خیابان سوگ‌واری می‌شود
سر دچار آرزو و غرق رویایت شدم
شعرها از عمق احساسم فراری می‌شود
می‌درخشی چون تبسم در غروب صحنه‌ها
گوشه گوشه شهر غرق بی‌قراری می‌شود
تا نسیم صبح‌گاهی بوی مویت می‌دهد
دامنی در پیش چشمم آب‌یاری می‌شود
۲۵ سرطان ۹۸

۳۰

از نگاه پر غرورش یک چمن افتاده بود
یک بغل از گونه‌هایش در دمن افتاده بود
نرم نرم از زیر چادر بوی عطرش می‌دمید
سایه‌ی آواز او در گوش من افتاده بود
هم‌چو تصویر سیاهی انتحاری گل نمود
کشته‌ها از ناز او در هر وطن افتاده بود
گریه و غم را به هم پیوند دادی در سکوت
چون هریرودی به چنگ اشک من افتاده بود
در بیابان خاطرم خاشاک ناچیزی نمود
سوختم، آتش مرا در پیرهن افتاده بود
۱۲ اسد ۱۳۹۸

۳۱

منع دل از عشق و دل‌داری نمی‌زیبد به من
بنده‌ی عشقم سیه‌کاری نمی‌زیبد به من
مادر بختم چه نوزادی ولادت کرده بود
گریه‌ها دارم پرستاری نمی‌زیبد به من
تاب دو رنگی ندارم زود قاطع می‌کنم
پیش ظالم خویشتن‌داری نمی زیبد به من
ای به موی باز او من شعر موزون می‌کنم
دور از فهمم گهرباری نمی زیبد به من
من به وصف هر عمل عکس العمل دارم ولی
مرد خوبم مردم‌آزاری نمی‌زیبد به من
۲۳اسد ۱۳۹۸

۳۲

این درد چه دردیست که درمان شدنی نیست
این جور چه جوریست که جبران شدنی نیست
در میهن ما خنده نیامد که گران بود
لب‌خند چه چیزیست که ارزان شدنی نیست
ای وای! ازین درد که درد همه کس شد
این وضع چه وضعی‌است که آسان شدنی نیست
از غرب بپرهیز که او دشمن دین است
این بچه‌ی لینین مسلمانی شدنی نیست!
هرچند به آبادی ما نقشه کشیدند
این گرگ همان است که چوپان شدنی نیست
۱۰اسد۱۳۹۸

۳۳

بر سر قبر دل از عشق شعارم بزنید
بی‌وفا گر که شدم زود به دارم بزنید
دل به دل‌دار رسد یا نرسد کار دل است
مهر بر فرق غم و درد و شرارم بزنید
مستقل نیست دل عاشق دیوانه‌ی من
خاک بر روی لب و قول و قرارم بزنید
من به یاد غم اندام کسی نیست شدم
لوح فرسوده‌ای بر سنگ مزارم بزنید
خفته در خاک شدم، خاک شدم، خاک شدم
«خبر مرگ مرا طعنه به یارم بزنید»
۱۲ سنبله ۱۳۹۸

۳۴

نباشی زندگی اصلن چه معنی
حضور من به این میهن چه معنی
دو چشمانم به گریه کرده عادت
شکستی دل و این بردن چه معنی
چو طوفان خستگی کرده تهاجم
هجوم این همه بر من چه معنی
درین ده زاده‌ی رنجم خدایا!
بدون عشق او مردن چه معنی
برای او چرا یاسین بخوانیم
به گوش کر چنین کردن چه معنی
۲۰ سنبله ۱۳۹۸

۳۵

تو را تا وقت مردن دوست دارم
تو را ارباب من، من دوست دارم
وفا کن ناجوانی را بقا نیست
قبولم کن که لطفن دوست دارم
تویی سرخط اخبار محله
تو را با جان و با تن دوست دارم
دلم در انزوای شهر باقی‌ست
تورا ای خوب میهن دوست دارم
به قشلاقم تویی (مهمان کوچه)
تو را ارباب من من دوست دارم
۷سنبله ۱۳۹۸

۳۶

دست تو بر گردنم ای یار می‌چسبد عجب
یک چکر همراه تو در «شار» می‌چسبد عجب
تو کنی رانندگی من غرق رویایت شوم
خواندن افغانی و دوتار می‌چسبد عجب
قند خشتی، چای سبز و طعم قیلون انار
در حریم کافه‌ی دربار می‌چسبد عجب
خال بینی، طوق گردن، مژه ات رنگین کمان
سرمه بر چشمان ریمل‌دار می‌چسبد عجب
راز دل گفتن به هر کس نیست کار عاقلان
راز دل بر آدم هوشیار می‌چسبد عجب
۲۲ سنبله ۱۳۹۸

۳۷

سرخیِ لب‌های تو از خون چشمان من است
ناز و ساز و نخره‌ات نقصان ایمان من است
ای فیروزکوهی زلیخای منی تو با خبر
توکه باشی در همین شهر، شهر کنعان مـن است
مثل «نغمه» نغمه کن و مثل «فرزانه» بناز
انتخاب این دلِ پیروز میدان من است
یار زیبایم بکن لطفی بیا بیرون ز در
گر نباشد نور تو دنیا زندان من است
روشنی شهر فیروزکوه ز حسن مه‌لقاست
تو نباشی روز روشن شام هجران من است

۳۸

بیا ای یار دل‌سوزم دمی ام‌شب کنار من
بگیرم در بغل یک‌دم بماند یادگار من
چه می‌خواهی از این بی‌دل دچارم من به صد مشکل
ویا منظور همی داری که گیری کسب و کار من
شدم صید کمان تو عجب پخته نشانی تو
به مرمی نگاه خود برآوردی دمار من
تو را این جان شیرینم ز تَهِ دل کنم قربان
به تو بخشم همه هستی که این است افتخار من
سرم گیچ و دلم پرخون که گویا گشته‌ام مجنون
به عشق تو شدم مفتون خزان است نوبهار من
بیا که فانی است دنیا بمیرم من اگر روزی
چه سود آن‌دم کنی گریه و آیی در مزار من

۳۹

ای نـاروا ام‌شب چرا هی نـاروایی می‌کنی
اول چرا دل برده‌ای چون بی‌وفایی می‌کنی
دنیا کجا و مـــن کجا این نثر و نظم و فن کجا
با یار بی‌میهن کجا تـو آشنـایی می‌کنی
طراح این مشکل تویی سلطان ملک دل تویی
از درد من غافل تویی فرمان‌روایی می‌کنی
یلـدا همه شب‌هـای من یک شهر غم همراه من
تا چه شود سودای من بس خود نمایی می‌کنی
یا کـــار مـن یک‌باره کن یا درد دل را چاره کن
یا لطف خود هر باره کن هر ناز خواهی می‌کنی
قلبم ز دستت داغ داغ باری نه پرسان و سراغ
آخر چه افتاد اتفاق یا تو جزایی می‌کنی

۴۰

همه شب ناله کنی هیچ صدایت نرسد
به کسی غیر خودت درد و بلایت نرسد
سر به هر کوچه‌ی پر خاک درین دِه بزنی
غش کنی جان بکنی هیچ دوایت نرسد
باز تنهایی بر سر و جان و تن تو
همه جا داد زنی کس به نوایت نرسد
بغض و فریاد شود همدم آدم چه کنی
دِق کنی گریه کنی غیر خدایت نرسد
بعد این حادثه باز چنان خواهد شد؟
به تن خسته دگر تیر جفایت نرسد؟

۴۱

آخر گذشت رنگ دگر می‌کنم تو را
در خواب من بیا و نظر می‌کنم تو را
در لابلای عشق بلی گم شدم بیا
از راه عشق پاک خبر می‌کنم تو را
آهسته گفت حرف دلش را برای تو
مریم! بیا که جان و جگر می‌کنم تو را
خانم تویی نگار دل‌انگیز زندگیم
لعلم بیا که غرق گهر می‌کنم تو را
۲۴ثور۹۷

۴۲

ام‌شب برای لحظه‌ای نادان چرا شدم
در آینه‌ی عکس خود حیران چرا شدم
عمری‌ست دربِ خانه‌ی تان داد می‌کشم
با خنده‌ات بگوی که این‌سان چرا شدم
چشمان زهرگین فلانی چو آتش‌است
در کوره‌های جسم او سوزان چرا شدم
گفتارهای دختر همسایه کارکرد
بازیچه‌ی جناب قوماندان چرا شدم
۲۷ ثور ۹۷

۴۳

تو سر کاری و دفتردار مرسل
تو قند و کلچه‌ی بازار مرسل
تو برقِ ساکنی ترسم که روزی
به حق من کنی یک کار مرسل
بیارا خویش را بگذر ز بازار
هر یرود را به سر بردار مرسل
تروریستی ربودی هوش ما را
به خاک و خون نزن هر بار مرسل
قروتک، ناخلف، عیدت مبارک
به آغوشم بیا یک بار مرسل
غرورت برج ایفل را شکسته
مه میگم بفتی از دیوار مرسل
۲۵ جوزای ۹۷

۴۴

حالا برای رفتن خود رخت بسته‌ام
حتی از اینکه با تو بودم سخت خسته‌ام
آن طعنه‌ها که بر دل من نیش می‌زنند
دست امید از همه این بار شسته‌ام
یک جان بیش نیست مرا خاک راه تو
در پای حرف اول خود من نشسته‌ام
از ارتباط ما و تو این «دِه» خبر شده
بد نام ملک گشته و از حد گسسته‌ام
دل غرق آرزوی شما گشت حیف حیف
مجنون قرن بیست و یکم دل شکسته‌ام
۲۹اسد۹۷

۴۵

من حاضرم برای دلم درد سر شوم
تا در جمال روی تو دیوانه‌تر شوم
ترجیح می‌دهم که سرم زیر گِل کنی
من حاضرم به خاطر تو کور و کَر شوم
من حاضرم برای تو از هرچه بگذرم
من حاضرم جدا ز همه دور و بر شوم
در گوشه‌های چشم تو یک شهر دیده‌ام
ای کاش سوی چشم تو اندر سفر شوم
تا حلقه‌ی به دست تو دیدم شکسته‌ام
بدنام شهر بوده و بدنام‌تر شوم
۲۵ سنبله ۹۷

۴۶

شد سال‌ها که حرف تو را گوش می‌کنم
دل را به دست عشق تو گل‌پوش می‌کنم
تا گشت آب، جسم من از دست انتظار
هان هرچه یادم است فراموش می‌کنم
من زیر بار کسی نیستم، خمیده‌ام
تنها به هر بهانه‌یی می نوش می‌کنم
تا یاد غمت در دل من بغض می‌تند
این حال، به هم می‌خورد و جوش می‌کنم
در عمق خیالات ببین غرق می‌شوم
شب سایه‌ی اندام تو آغوش می‌کنم
اخلاص من نگر که درین شهر پر فریب
خود را به یاد چشم تو بی‌هوش می‌کنم
۹ میزان ۹۷

۴۷

از آن جادوگر این کوچه‌ی بی‌باک می‌ترسم
کند بالا فغانم را او در افلاک می‌ترسم
به چشم و فکر من دردی برای جسم من تشویش
شراب از عشق او خوردم ز جوس تاک می‌ترسم
به این منوال اگر باشد به من رفتار نیکویش
به روی کره‌ی خاکی کنندم خاک می‌ترسم
نگاه پر خشن دارد زده مهر سکوت در دل
از آن طرز تفکرها از آن ادراک می‌ترسم
اگر روزی مرا گیرد به آغوش نگاه خود
به کنج سینه‌ی داغش شوم من «کاک» می‌ترسم
ز بس‌که بمب و باروت است به این شهر خراب ما
تو باور کن عزیز دل که من از ناک می‌ترسم
و یا مردم درین وادی ز بعد مرگ من آید
نشیند بر سر نعشم کند دل چاک می‌ترسم
۲۰ عقرب ۹۷

۴۸

زندگی رفت هدر بهر شما
که شدم خاک به سر بهر شما
شده‌ام غرق به چشمان سیه
کرده ام سخت ضرر بهر شما
باز فتوای حجابت بستند
شیخ، هر جای مگر بهر شما
تا نبودی به جهان حرف نبود
نقض شد حق بشر بهر شما
می‌کشم درد در این شهر خدا
می‌زنم چیغ ز سر بهر شما
من همه شعر و غزل ساز کنم
صدقه این جان و جگر بهر شما
۱۵ عقرب ۹۷

۴۹

باز عاشق شده‌ام باز کشالم بکشید
جرم کردم دگر از بیخ نهالم بکشید
امشب اندر قفس و جال کسی گیر شدم
به جناب تن آن سبزینه شالم بکشید
روی برفین غمش بر دل من جای گرفت
باز از چشم خودش رنگ به خالم بکشید
بال بشکسته‌ی من در گرو شعر شکست
دست محکم به سر این پر و بالم بکشید
بشنو ارباب محل! نیست مرا تاب و توان
مگر از خانه به صد جنگ و جدالم بکشید
۲۶ سنبله ۱۳۹۸

۵۰

اگر خسته شدی هر دم ببخشی
اگر من شخص نامردم ببخشی
اگر باری شکایت کرده باشم
و یا دیوانه‌گی کردم ببخشی
به عشقت بی‌وفا هرگز نبودم
«الهی دور تو گردم» ببخشی
نگاه عمق چشمان تو ساری‌ست
مریضم، پر غم و دردم ببخشی
ببخشی شهر خالی گشته از دل
و من بی‌دل‌ترین فردم ببخشی
۳۱سنبله۱۳۹۸

۵۱

بیا امشب تو پنهانی صدا کن
وفایی را به مهمانی صدا کن
مرا ای هم‌نفس شفت نفس کش
رفیق و دلبر جانی صدا کن
به عشق حافظ شیراز بنگر
مرا سعدی ایرانی صدا کن
شکوه محمود غزنه به قلبم
مرا عاصی افغانی صدا کن
شدم دیوانه از دست تو مریم
مرا مجنون و میدانی صدا کن
۹ میزان ۹۸

۵۲

خبر داری برایت گریه کردم؟
کمی اندر هوایت گریه کردم؟
نشستم کافه‌ی دربار تنها
به عشق بی‌نوایت گریه کردم؟
به بی مهری نداری هم طرازی
جهان را در قفایت گریه کردم
بخندیدی گذشتی از کنارم
به پای قصه‌هایت گریه کردم
به یادت هست با هم قصه کردیم؟
نشسته پیش پایت گریه کردم؟
به روز جمعه از دستت فلانی
به پیش آن خدایت گریه کردم
۱۲ میزان۹۸

۵۳

دلم را در هوایت می‌زنم دار
به آن زلف سیایت می‌زنم دار
سکوت نیمه‌شب‌ها را دگر بار
ز روی مه‌لقایت می‌زنم دار
خبر گشتم که رفتی خانه‌ی بخت
خودم را با جفایت می‌زنم دار
همین باشد مرا قول و قراری
همه سوز و سزایت می‌زنم دار
تو را یاد و مرا باشد فراموش
زبان را در صدایت می‌زنم دار
۱۹ میزان ۱۳۹۸

۵۴

شوم مزدور بابایت کم از کم
که بینم روی زیبایت کم از کم
کم از کم یک گیلاس چایی بگیرم
ز دست پر معمایت کم از کم
کنم لمس و بگیرم هر چه بادا
ز رنگ سرخ لب‌هایت کم از کم
به رسم عاشقی افتاده بینم
سرم را فرش بر پایت کم از کم
بغلته موتر لوکس فلانی
بترقه چشم کاکایت کم از کم
۶ عقرب ۱۳۹۸

۵۵

کجایی آهوی پامیرم امشب
به یاد عشق تو می‌میرم امشب
گلونم بغض تنهایی گرفته
گرفتار غم واگیرم امشب
دچار وسوسه گشتم چه چاره
چو طفل بخت خود بی‌مهرم امشب
گذشته دوره‌ی عشق و محبت
از این جهل مرکب سیرم امشب
به این شعر قشنگی که نوشتم
نگاهت می‌کند تعبیرم امشب
۱۳ عقرب ۱۳۹۸

۵۶

در زندگی مقابل دل چل نکرده‌ام
با دوستان جانی خود غل نکرده‌ام
از دست بی وفایی تو درد سر شدم
و از یاد نغمه گریه چو منگل نکرده‌ام
در ماورای عشق خوشم دور از نفاق
من آتشی به هیزم کس بل نکرده‌ام
دل را به روی و موی فلانی سپرده‌ام
با حرف خوب مریم و افضل نکرده‌ام
در طول زندگی که در این شهر زیستم
کس را به حرف زشت و بدم شل نکرده‌ام
۲۴ عقرب ۱۳۹۸

۵۷

اگر موج نگاهت بر در و دیوار می‌ریزد
چو بهمن برف مردن بر من بیمار می‌ریزد
شباهنگی که میاید به عاشق‌بارگان از تو
ز هر طبعی که می‌بینی غزل سرشار می‌ریزد
اگر یک نغمه افزاید دل صحرا به درد آید
به این بیتی که من گفتم دل دل‌دار می‌ریزد
نسیم عطر مخصوصت اگر افتد به باغ امروز
همه گل بته‌هایش را تماماً بار می‌ریزد
به تاکستان این وادی رسد بویت ز هر تاکی
صدای شوق می آید غم بسیار می‌ریزد
۲۸ عقرب ۱۳۹۸

۵۸

نازنین من بیا آیینه دل تنگت شده
شانه را یادی ز تار موی پر چنگت شده
در کتاب رفتنت دل واژه را گم کرده است
مصرع مصرع بیت حافظ ساز و آهنگت شده
بوی رفتن می‌دهد این گردش چشمان تو
شبنمی در چهره‌ی گل باز هم‌رنگت شده
می‌روی در جوی بار کوچکی با زمزمه
بلبلان شهر و وادی گوش در زنگت شده
شاعران شهر در وصفت شهادت می‌دهند
بی وفایی در دیار عشق فرهنگت شده
قهوه‌ی «دربار» و «خوبان» کی کند تسکین دل
نازنین من بیا آیینه دل تنگت شده
۶ قوس ۱۳۹۸

۵۹

فصل نوروز و بهار آمد بیا
خار و گل باهم کنار آمد بیا
میله‌ی گل‌های سرخ آرزو
جشن نو روز مزار آمد بیا
گل به گلدان اتاقم تازه شد
بوی صلح این دیار آمد بیا
طوطی عشق مرا با خود ببر
گر پرستو صد هزار آمد بیا
۱۷ حوت ۹۸

۶۰

گر بوس بوی خون بدهد این نوا خوش است
هر خط به چشم ناز و لب خوش‌نما خوش است
ابروی پر تلاطم و رنگین کمان تو
در سقف آسمان شهر دل ما خوش است
عشق از کنار زندگی ام در گذشت و رفت
از عشق نا جوانی و این ماجرا خوش است
هر چند دیار کعبه بود فرض عین به ما
با اهل دل اگر روی در کربلا خوش است
هردم لباس مکسی و دامن نپوش رفیق!
ساری بپوش به طرزی که در هندیا خوش است
۲۹ جدی ۹۸

۶۱

چرا محصور این جغرافیاییم؟
اگر افغان نییم پس از کجاییم؟
چرا در بودجه سهمی نداریم؟
مگر در تحریمات امریکاییم؟
گرفتید رای ما را در تبسم
توازن در کجا شد که تباییم؟
تقلب می‌کنید در انتخابات!
مگر ما عامل این ماجراییم؟
به «راه و روشنی» ما مردم غور
همه یک ملتیم و یک صداییم
۲۷ جدی ۹۸

۶۲

بیا به هرچه دل بی‌قرار لعنت کن
به چرخه‌ی غلط روزگار لعنت کن
به دوست‌دارم تو اعتبار و باور نیست
به این دروغ و فریبت هزار لعنت کن
ببر مرا در آغوش تن گرمت اما؛
به دست‌بازی ما و انار لعنت کن
بیا اگر که هنوزم بار دوش منم
بیا و ببر مرا به چوک منار لعنت کن
درین نوشته اگرمنطقم کمی گنگ است
به نطق شهر و به رسم دیار لعنت کن

۶۳

که در ملک پدر جای تو خالی
به حقوق بشر جای تو خالی
به صلح طالب و دولت نبودی
به اجلاس قطر جای تو خالی
تو را در چهره‌ی گل‌ها ندیدم
به کوه و دشت و جر جای تو خالی
به قم و زابل و تهران و مشهد
به این سیزده بدر جای تو خالی
ز تو بیتی نبود در فال حافظ
به شهر و شهریور جای تو خالی
تو را در جاده‌ها پیدا نکردم
که در وقت حشر جای تو خالی
بیا شهزاده‌ی سلطان غوری
به ملک پر خطر جای تو خالی
ز روز کاهش منع خشونت
نبودی تو خبر جای تو خالی
فعال مدنی بودی، نبودی
به روز زن، جگر جای تو خالی
۱۵ حوت ۹۸

۱

جهان را دود برزخ کرده امشب
دو ابروی سیاه نخ کرده امشب
جناب نازنین را خوب دیدم
دلم از دیدنش یخ کرده امشب
۲۲اسد۱۳۹۸

۲

اگر روزی معین کرده باشی
لباس خوب بر تن کرده باشی
به آغوش لبان و گونه‌هایت
مرا مهمان حتمن کرده باشی
۲۶ اسد ۱۳۹۸

۳

تورا در ملک شیخا می‌سپارم
به فیروزکوه‌ـزیبا می‌سپارم
تورا در دره قاضی و تنها
مه که رفتم به الله می‌سپارم
۲۷ اسد ۱۳۹۸

۴

سفر تا نا کجاها کرده‌یی تو
پریشانم به این جا کرده‌یی تو
دو سه روزه خبر از تو ندارم
نباشه، قهر از ما کرده‌یی تو
۳۰سرطان ۱۳۹۸

۵

تویی شان و غرورِ نور بیرق
شوم صدقه به رنگت سور بیرق
همیشه آرزو دارم که باشد
نصیب دشمنانت گور بیرق
۷ اسد ۱۳۹۸

۶

صدای مرد گریان پشت کلکین
دل پر خون و عریان پشت کلکین
من و تنهایی و بغض نفس گیر
شب سرد زمستان پشت کلکین
۲۳ سرطان ۱۳۹۸

۷

کجایی در وجودم قهر جاری‌ست
سکوتی در هوای شهر جاری‌ست
بیا ای سایه‌ی لطف خداوند
نباشی زندگی با زهر جاری‌ست
۲۹ جوزای ۱۳۹۸

۸

غمت را ده برابر کرده بودی
به رنگ زرد چادر کرده بودی
دو ابروی سیاه و چشم نازت
مرتب روز مادر کرده بودی
۲۷ جوزای ۱۳۹۸

۹

دو سه ساله محصل گشته یارم
حلیم و خوب و عاقل گشته یارم
چنان در سوژه‌ی عشق وفایی
فتاده زهر قاتل گشته یارم
۲۸ جوزای ۱۳۹۸

۱۰

نهال قامتم خم گشته امشب
و چشمانم پر از نم گشته امشب
تمام زندگی و عشق و مستی
همه به نرخ شلغم گشته امشب
۵جوزای ۱۳۹۸

۱۱
بیا تا منطقه آرام بگیره
پلان صلحِ ما انجام بگیره
و جود لاغر و فرسوده‌ی دل
ز لطف عشق تو اندام بگیره
۲۲ثور۱۳۹۸

۱۲
بهار و باد و باران چاکرِ تو
زمین شد سبز، رنگِ چادر تو
بیا ای ابر امید هریرود
تورا قسم به جان مادر تو
۱۸ حمل۱۳۹۸

۱۳

تمام قریه‌ی تخمان نداره
شمرغ و بردیز و واجان نداره
کنک و بیشه و کنداخ و ملمنج
به مثل دخت اسپرمان نداره
۷ حمل ۱۳۹۸

۱۴

سکینه دختر خوب بهاری
عزیز و نغز و محبوب بهاری
ز هر کلکش هنر بارد همیشه
شده باعث آشوب بهاری
۱۴ دلو ۱۳۹۷

۱۵

بهار آمد بکن یک دم جرس تا..
برای هم وطن بشکن قفس تا..
خدا صلح کند برپا درین جا
به آرامی کشیم هردم نفس تا
۲۵حوت۱۳۹۷

۱۶

به «جه» و «وعظ» و هم «واجان» مرغاب
گل یک دانه‌ی میدان مرغاب
ندارد گرزوان ملک ازبک
هوای خوب اسپرمان مرغاب
۱۸حوت۱۳۹۷

۱۷

پرستویی شده مهمان کاسی
ببین تو بلبل خوش خوان کاسی
بکارم گندم للمی که زیباست
بهار خوب پر باران کاسی
۱۴ دلو ۱۳۹۷

۱۸

شوم قربان بایان فیروزکوه
عروس ملک افغان فیروزکوه
به آغوشت هریرود می‌نوازی
کمر چین دشت و دامان فیروزکوه
۱۴ دلو ۱۳۹۷

۱۹

به کوچه جنگ و دعوایی پرنسس
برایم کل دنیایی پرنسس
تمام هست و بودِ زندگی را
کنم فرش قدم‌هایی پرنسس
۱۴ جدی ۱۳۹۷

۲۰

به درد ناز تو هر شام پیچم
درآغوش خیال آرام پیچم
امید من همین باشد که روزی
به بین قامت و اندام پیچم
۱۷ جدی ۱۳۹۷

۲۱

الهی از کمر افتاده باشی
و داییم در به در افتاده باشی
خدا خواهد بدنبال فلانی
تو تا یوم‌البتر افتاده باشی
۲۹اسد ۱۳۹۸

۲۲

ز چشم ناز تو نم رفته باشد
ز قلبت واژه‌ی غم رفته باشد
نمی دانم ولی حدسی که دارم
دعا دارم که ماتم رفته باشد
٦حوت ۱۳۹۷

۲۳

تو خورشید امید روز مادر
تو عید و اختر و نوروز مادر
الهی خاک دستت زر بگردد
بهشت زندگی بهروز مادر
۲۴جوزای۹۷

۲۴

به خانه‌ش رفته بودم اول امسال
تنسته‌ش بود بر پا بیخ دیوال
گرفتم بوسی بابایش بیامد
مه خودخور فور گرفتم زیر ترپال

۲۵

به این حسن وجمال در اروپا نیست
به ترک و روس و هند و امریکا نیست
به پاکستان ندارد هم طرازی
ولی حیف است که او اهل وفا نیست
۹۵-۱۰-۱۲

۲۶

شب بارانی و یاد تو در دل
عزیزم عشق و بیداد تو در دل
به یاد تو نشستم تا دمی صبح
شبم صبح شد و فریاد تو در دل
۹۴-۸-۲۸

۲۷

شب جمعه به یاد نازنینم
غمم از حد فزون گشته غمینم
نگردد بخت بر کامت وفایی
بیادش تا سحر بیدار نشینم
۹۴-۹-۱۱

۲۸

بهار سبز این وادی کجا شد
صفا و مهر و آبادی کجا شد
به فیروزکوه محبت بود قدیما
به قرن بیست و یک شادی کجا شد
۹۶ثور۱۹

۲۹

به باین گر بهار باشی چه کیفی
و همراه نگار باشی چه کیفی
بگردی دست به دست در بین سبزه
اگر موتر سوار باشی چه کیفی
۹۶-۳-۱

۳۰

مرا کردی زلیل و خوار الده؟
ز شهر وخانه ام بیزار الده؟
شکارچشم زیبای تو گشتم
شدم دیوانه‌ی بازار الده؟
۹۶-۳-۳

۳۱

بدیدم نخره کردی یار اشتو
سرم ناز میکنی هر بار اشتو
گمان کنم گپ دیروز بد خورد
شدی از رنگ ما بیزار اشتو
۹۶-۳-۱۷

۳۲

تو نغز و خوش‌نما هستی به قشلاق
سفینه یار ما هستی به قشلا ق
زسرِ قریه تا آخر، او بد دول
بلای جان ما هستی به قشلاق
۹۶-۳-۲۰

۳۳

به من ناز و ادایش می‌کند کیف
همه جور و جفایش می‌کند کیف
به این روزه اگر رویش ببینم
نماز شام هوایش می‌کند کیف
۹۶-۴-۳

۳۴

به دولت‌یار گذر افتاده کارم
یکی چشمان سیاه کرده شکارم
بلندقد وکمر باریک دماغ کرچ
ببرده این دل و هوش و قرارم
۳۱سرطان۹۶

۳۵

به خُردی یار ما بودی گمش کن
جوانک خوش نما بودی گمش کن
ز سابق تا به حال او دختری بای
بلا استی بلا بودی گمش کن
۱۵-اسد-۹۶

۳۶

به ما یارم نظر داری نداری
از این بدبخت خبر داری نداری
کوهی بودم زعشقت کاهی گشتم
اثر از بی اثر داری نداری
۹۶-۴-۱۲

۳۷

بدیدم گل رخی هوش از سرم رفت
خوشی و شادی و جوش از سرم رفت
تو نغمه ساز قلب بی نوایی
صدا و صوت گوگوش از سرم رفت
۲۰عقرب ۹۶

۳۸

به این خوبی سما حیران شد امشب
تمام عاشقان حیران شد امشب
درخت وسبزه‌ها رفتن به سجده
بر آمد ماه و ماه حیران شد امشب

۳۹

چطو چالاک و جراری تو دختر
کـلـید کـل اسراری تو دختر
بـه هـر محفل «انانسر» می‌شوی تو
پروفیسور بـه گـفتـاری تو دختر
۲۴قوس۹۶

۴۰

ببین استایل اعلی کرده دختر
جوانان را سر و پا کـرده دختر
قشنگه دلـربایـه خیـلی نازه
هر یرود را به غوغا کرده دختر

۴۱

هوای شهر ما را چم گرفته
گلونم بغض را محکم گرفته
سکوت پر فغان دارد هر یرود
دل چشمان ما را غم گرفته
۸میزان۱۳۹۸

۴۲

که دختر پشت گوشی ناز می‌کرد
برو گم شو مرا آواز می‌کرد
صدای نازنینش را مه صدقه
دلم از شوق او پرواز می‌کرد
۷میزان ۱۳۹۸

۴۳

معلم ای انیس جان عاشق
معلم توده‌ی ایمان عاشق
معلم گوهر علم و تعلم
قدم‌هایت سر چشمان عاشق
۱۳ میزان ۱۳۹۸

۴۴

تو را در ده و شهر کمپاین کردم
شدم من در به در، کمپاین کردم
برای آغوش گرم خیالت
نشسته بی‌ضرر کمپاین کردم

۴۵

تو را با چشم پر گریان بگیرم
بیو متریک لب و دندان بگیرم
به لیزرشیت قلبم ثبت گشتی
ترا از عین و غین آسان بگیرم
۲۷ میزان ۱۳۹۸

۴۶

تو نا کس بی وفا بودی نیایش
رفیق نیمه راه بودی نیایش
مرا اندر جوانی پیر کردی
چه ناترس از خدا بودی نیایش!
۹ عقرب ۱۳۹۸

۴۷

کجایی بی وفا کردی حریقم
نمک پاشیدی بر زخم عمیقم
کجا شد وعده‌های بین موتر
رفیق نا رفیق نارفیقم
۱۱ عقرب۱۳۹۸

۴۸

به دل انداختی شور و شراری
پریشانی و درد و بی قراری
کجا گم گشته‌یی نامرد دوران
نمی‌دانی حقوق هم جواری
۱۸ عقرب۱۳۹۸

۴۹

دلم مایه که مهمانم شوی تو
عروس خوب مامانم شوی تو
به سردی های پاییزی چه گرمم
اگر روزی زمستانم شوی تو
۱۹ عقرب۱۳۹۸

۵۰

حواسم در هوای ملک شرشر
به یاد بی‌وفای ملک شرشر
دلم عزم سفر دارد که بینم
یگانه دلربای ملک شرشر
۲۷عقرب۱۳۹۸

۵۱

نیایش کرده ام تب می‌نویسم
جفایت را مرتب می‌نویسم
ز روی تخته‌ی بخت سیاهم
تورا در گونه‌ی شب می‌نویسم
۲۵عقرب۱۳۹۸

۵۲

ندیدم در غمت سوزم عجیب است
به یادت چاک دل دوزم عجیب است
فقط یک باره از دورت بدیدم
پریشان حال و بد روزم عجیب است
۲۳عقرب۱۳۹۸

۵۳

بلا و درد من در جان یک زن
که کردم زندگی قربان یک زن
ندارد وعده و لفظ و اراده
نکن باور به صد قرآن یک زن
۲قوس۱۳۹۸

۵۴

به چشمت آهوی صحرای مایی
تو آغوش و غم و غوغای مایی
الهی کم مبادا سایه‌ی تو
به فیروزکوه «نیا» رویای مایی
۷قوس۱۳۹۸

۵۵

بغل وا کن که بد سردم گرفته
مریضم خیلی تَو دردم گرفته
بمردم از غم عشق خدیجه
ولی کاکای نامردم گرفته

۵۶

ترا هم رنگ لیلا آفریده
ترا فکس دل ما آفریده
غمت را از قدیما یاد دارم
خدا در ملک شیخا آفریده
۱ عقرب ۱۳۹۸

۵۷

شعورم را غم اینجا گرفته
ازآن نامرد نامردا گرفته
شکسته تاب و پیچی عشق گشتم
سرم بغض و دلم غوغا گرفته
۲۸ میزان ۱۳۹۸

۵۸

تو که در قلب ما گل می‌نمایی
گهی نغمه چو بلبل می‌نمایی
تمام هست و بود زندگی را
تباه چون شهر کابل می‌نمایی
۱ عقرب ۱۳۹۸

۵۹

دل از دست غمت شاریده امشب
برایت اشک و آه باریده امشب
هجوم مژه‌ی تا دندان مسلح
چه بغضی در گلو کاریده امشب
۱۲ جدی ۹۸

۶۰

نمودِ خانه‌ی عشق من هستی
و تک جانانه‌ی عشق من هستی
نو آموزم به دانشگاه چشمت
تو پایان نامه‌ی عشق من هستی
۲۹ قوس ۹۸

۶۱

ظهور فصل عاشق میشه امشب
طلوع صبح صادق میشه امشب
اتاق خلوت و یارم که باشه
محبت مثل سابق میشه امشب
۱۹ قوس ۹۸

۶۲

فتادم در غمانت بی نوایم
ز اهل منطقه کردی جدایم
به خواهر خوانده ات گفتی تو دیشب
که من هرگز «وفایی» را نمایم
۱۸ قوس ۹۸

۶۳

تمام شهرِ سلطان چاکرِ تو!
زمین شد برفی رنگ چادرِ تو!
هوایی پر غبار و باد و باران
تصادف می کند در باورِ تو!
۱۶ جدی ۹۸

۶۴

بیا در دِه و شهر جای تو خالی
به قلب پر شرر جای تو خالی
«نیا» در جاده‌های عشق و رویا
نباشی ای جگر! جای تو خالی